

# عبدالاحسین واحدی

## شهید سید



طلاب را در برابر جریانات سیاسی روز کشور و جهان، بر نمی‌تابد. از نظر او حوزه‌های علمیه، وارثان حقیقی پیامبر و ائمه اطهار و موظف به قیام علیه ظلم و انانیت و تفرعن هستند. از همین رو با شجاعتی حیرت‌انگیز به ایراد سخنرانی در میان طلاب می‌پردازد و با صراحتی شگفت، جنایات رژیم را افشا می‌کند و وظایف مردم را به ایشان یادآور می‌شود و آنان را از تحمل ذلت و همراهی با ستم و ظلم رژیم بر حذر می‌دارد. او فریاد برمی‌آورد که تمکین حوزه علمیه و ملت از مجلس و دولت و دربار که تا بن دندان در فساد و تباهی فرورفته‌اند و پیوسته در کار تدوین قوانین ضد الهی و ضد اسلامی هستند. گناهی آشکار و قیام علیه عدالت علوی است. به اعتقاد او، سکوت در برابر رژیمی که به فساد و ارتشا و وطن‌فروشی و باز گذاشتن دست بیگانگان برای غارت ثروت‌های ملی، مباحثات می‌کند، خلاف نص صریح قرآن و مخالفت با فرامین الهی و سرپیچی از سیره نبی اکرم (ص) و خاندان عصمت و طهارت است.

واحدی در جستجوی راهی عملی برای مبارزه علنی با رژیم سفاک پهلوی، لحظه‌ای آرام و قرار ندارد. شاه از سفر آمریکا برگشته و با وعده‌هایی که از اربابان خود گرفته است، احساس شکوه و اقتدار فراوان می‌کند، از همین رو جسارت را به جایی می‌رساند که تصمیم می‌گیرد جنازه رضا شاه را که مظهر ضدیت با اسلام و دین بوده است، به قم بیاورد و پس از طواف در حرم مطهر حضرت معصومه (س)، علما و مراجع را وادار سازد تا بر جنازه او نماز بگذارند و با این عمل، در پی کسب و جاهت برای پدر سفاک و لامذهب خود است. شهید واحدی فرصت را مغتنم می‌شمرد و مبارزه علنی علیه این اقدام ناصواب و ضد الهی را آغاز می‌کند. او به برخی طلاب و علما هشدار می‌دهد که چنانچه در روز تشییع جنازه، قدم به خیابان بگذارند، مسئول خون خویش خواهند بود. این عمل انقلابی به غیبت مطلق روحانیون در این مراسم منتهی می‌شود و کسی هم بر جنازه رضا شاه نماز نمی‌گذارد. رژیم ناچار می‌شود با پوشیدن لباس روحانیت به تن زیارتنامه - خوان‌های حرم و عده‌ای دیگر، ظاهراً آبرویی برای خود دست و پا کند که عملاً از انجام این کار باز می‌ماند. پس از آنکه هژیر به دست شهید سید حسین امامی از بین می‌رود و شهید امامی اعدام می‌شود، مبارزات آیت الله کاشانی و جبهه ملی علیه شرکت نفت انگلیس به اوج خود

آتش‌فشان شور و غیرت و مردانگی، اسطوره اخلاص و بندگی و خدمت به محرومان، آنکه در برابر خصم چون رعد می‌گرید و در مقابل مظلومان، چون باران رحمت می‌بارید، سازش‌ناپذیری که تسلیم را درواژگان او راه نبود و اندیشه‌اش سر بر ستیغ سرافرازی می‌سایید. آنکه پیوسته جان‌ش شیفته پاکی‌ها و کرامت‌ها و حمیت‌ها بود و چشمان مهربانش، عدالت را می‌جست تا دل‌های خستگان را به حلاوت آن میهمان کند و نیک می‌دانست که این موهبت را جایگاهی چنان والا باید که جان را نتوان گفت که به بهای آن، مقداری هست.

شهید عبدالاحسین واحدی، بزرگ مرد فدائیان اسلام، یاور همیشگی رهبر فکری و مکتبی این نهضت، شهید نواب صفوی، همچون او، اندامی نحیف و روحی بزرگ و اندیشه‌ای عمیق و سترگ داشت. او در سال ۱۳۰۸ در شهر کرمانشاه، در خانواده‌ای اصیل و متدین پا به عرصه گیتی نهاد. پدرش، حاج سید محمد رضا مجتهد قمی از علمای طراز اول کرمانشاه و ملجاء بی‌پناهان بود. مادرش خانم آل آقا، زنی بصیر، پاکدامن و آگاه بود که توانست در دامان پرپرکت خود، دو شهید بزرگوار را به شایستگی بیوراند و تاریخ مردانگی و غیرت را با خون حیات بخش آنان، جلوه و طراوتی نوبیخشد. عبدالاحسین، علوم مقدماتی را نزد پدر بزرگوارش آموخت و آنگاه برای تکمیل تحصیلات، ابتدا به قم و سپس به نجف عزیمت کرد. در سال ۱۳۲۵ شهید نواب صفوی دست به ترور نافرجام کسروی، این عامل بیگانه و جرثومه فساد می‌زند و در پی عقیم ماندن این اقدام شجاعانه، به نجف می‌گریزد تا در آنجا به تکمیل تحصیل ناتمام خود بپردازد. عبدالاحسین واحدی در این جاست که با سید آشنا می‌شود و دل در گرو شور و غیرت دینی او می‌نهد. آنها مدتی جلیس و مؤنس یکدیگرند تا زمانی که نواب تصمیم می‌گیرد به ایران بازگردد و به مبارزه خود علیه رژیم ستمشاهی و عمال فساد آن ادامه دهد. شهید واحدی لحظه‌ای در همراهی کردن با او، تردید به خود راه نمی‌دهد و تصمیم می‌گیرد تحصیلات خود را در قم ادامه دهد و در عین حال، حوزه علمیه قم را به پایگاهی شکست‌ناپذیر برای مبارزه با دستگاه پهلوی و دستیابی به اهداف اسلامی و مبارزاتی خود تبدیل سازد. شهید واحدی از جو منجمد و بی‌روح حوزه علمیه قم به شدت در رنج است و سکون و سکوت و بی‌تفاوتی علما و



● فرودگاه مهرآباد، شهید عبدالاحسین واحدی در استقبال از شهید نواب صفوی. آذر ماه ۱۳۳۲

**شهید واحدی لحظه‌ای در همراهی کردن با او، تردید به خود راه نمی‌دهد و تصمیم می‌گیرد تحصیلات خود را در قم ادامه دهد و در عین حال، حوزه علمیه قم را به پایگاهی شکست‌ناپذیر برای مبارزه با دستگاه پهلوی و دستیابی به اهداف اسلامی و مبارزاتی خود تبدیل سازد**

ی و سایر فدائیان اسلام، به مبارزه می پردازد. در نواب به درایت، توانایی و قدرت استدلال و افر داشت و در کارها و تصمیمات بزرگ پیوسته با او مشورت می کرد. او هنگام مصاحبه با خبرنگارهای خارجی و ملی، از استعداد و اندیشه های واحدی بهره برد و گاهی به دیگران می گفت که پاسخ الاتشان را از او بگیرند. شهید عبدالحسین مدی مردی خوش چهره و خوش سخن بود و لب گردهایی های فدائیان اسلام، این او بود سخنرانی می کرد و هنگامی که نواب در زندان تظاهرات به راه می انداخت و مردم را تهییج کرد تا آزادی او را بخواهند. او در واقع مدیر همه های فدائیان اسلام بود و گروه های لطفی، از جمله گروه تحقیق و بررسی اخبار را داری کرده و گروهی به نام مأمورین انتظامات تشکیل داده بود. این گروه لباسهای یک رنگ و بند سبزرنگی داشتند که روی آن شعار لاله له نوشته شده بود و کلاه های پوستی بر سر گذاشتند.

گردهمایی دعوت می کنند. شهید عبدالحسین واحدی، در جلوی مسجد شاه و در برابر چشم های نگران و منتظر مردمی که به شوق دستیابی به عدالت و کرامت جمع شده اند، با لحنی متین و کلامی متفن، بیش از دو ساعت سخنرانی می کند و جنایت ها و خیانت های خاندان پهلوی را در ظرف سی سال حکومتشان برمی شمرد و دولت انگلستان، شوروی و آمریکا را به مداخله در امور داخلی ایران محکوم می کند. او فریاد برمی آورد که نفت ایران متعلق به ملت ایران است و هیچ بیگانه ای حق تصرف در آن را ندارد. او با صدای رسا اعلام می دارد که نمایندگان مجلس شورای ملی، مسند نمایندگی را غصب کرده اند و نماینده حقیقی مردم ایران نیستند، دولت رزم آرا غاصب و فرمایشی است و آگاهی به احکام اسلام ندارد و قادر نیست قوانین الهی را به اجرا در آورد و نیازهای حقیقی مردم را برآورده سازد. او در پایان سخنرانی با شهامت تمام اعلام می کند که اگر رزم آرا تا سه روز دیگر استعفا ندهد، فدائیان اسلام، او را از صحنه روزگار محو خواهند کرد.

هستند. برخی احتمال می دهند که رزم آرا استعفا بدهد، اما هیچ کس نمی داند که روزگار، آبتن چه حوادث عظیمی است. حوادثی که تاریخ معاصر ایران را بکلی دگرگون می سازد و فصل جدیدی را در روند مبارزاتی آن می گشاید. در سال ۱۳۳۴ و در زمان نخست وزیری حسین علاء، پیمانی منطقه ای در خاور میانه، به نام پیمان بغداد منعقد می شود که بعدها پیمان نظامی - اقتصادی سنتو نام می گیرد. فدائیان اسلام و شخص شهید نواب به این نتیجه می رسند که با امضای این پیمان، منافع امت اسلام و کشورهای اسلامی به مخاطره می افتد، از همین رو، تصمیم می گیرند حسین علاء را که قرار بود از سوی ایران در این اجلاس شرکت کند، ترور کنند. در آبان همان سال، مصطفی کاشانی، فرزند آیت الله کاشانی که نماینده مجلس بود، درگذشت و دولت طی اعلامیه ای رسمی، در مسجد شاه، مجلس ختمی را برگزار کرد. حسین علاء هم قرار بود در این مجلس شرکت کند. شهید نواب به مظفر علی ذوالقدر مأموریت می دهد که

و در اثر اعتراضات او، اغلب اعضای برجسته و کادر رهبری فدائیان اسلام هم دستگیر می شوند. شهید عبدالحسین واحدی به دنبال تکمیل مأموریت ذوالقدر به اهواز می رود، اما در آنجا شناسایی و دستگیر و به تهران اعزام می شود. در تهران، شهید واحدی در دفتر بختیار و با کلت کمری سمپهد آزموده، توسط او به شهادت می رسد، اما رژیم این گونه وانمود می کند که او در هنگام انتقال از اهواز به تهران، قصد فرار داشته و به ایست مأموران توجه نکرده و به ضرب گلوله از پای درآمده است. شهید عبدالحسین واحدی، اسطوره مهربانی و شجاعت و عبادت بود. او که در مصاف با خصم، لحظه ای تردید به خود راه نمی داد و شجاعانه بر مواضع اعتقادی خود پای می فشرده، به هنگام نماز سخت گریه می کرد و گاهی از هوش می رفت. او در شجاعت، یگانه بود و می گفت: «ما مسلسل ها را می جوییم و تفاله آن را بیرون می ریزیم. ما غلام حلقه به گوش کسانی هستیم که احکام اسلام را اجرا می کنند.»

● مسجد شاه سابق. سخنرانی تاریخی شهید سید عبدالحسین واحدی علیه رزم آرا. اسفند ماه ۱۳۳۶



●●● شهید نواب به درایت، توانایی و قدرت استدلال شهید واحدی، ایمان وافر داشت و در کارها و تصمیمات بزرگ پیوسته با او مشورت می کرد. او حتی هنگام مصاحبه با خبرنگارهای خارجی و داخلی، از استعداد و اندیشه های واحدی بهره می برد و گاهی به دیگران می گفت که پاسخ سئوالاتشان را از او بگیرند